گزارش یک

زهرا چیذری

عبور کرونا از سطح هشدار پایین!

رعایت دستورالعمل‌های بهداشتی، نسخه شفابخش برای عبور از موج‌های کرونا و آنفلوآنزا

درست شبیه آنفلوآنزا، کرونا هم قصد ندارد دست از سر ما بردارد! در روزهایی که رفته‌رفته خودمان را برای خداحافظی از تابستان آماده می‌کنیم، رئیس مرکز مدیریت بیماری‌های واگیر وزارت بهداشت از عبور میزان موارد مثبت کرونا از آستانه هشدار پایین خبر می‌دهد! جالب‌تر اینکه انگار ویروس‌ها با هم مسابقه گذاشته‌اند و طبق اعلام وزارت بهداشت موارد ابتلا به آنفلوآنزا هم در هفته‌های اخیر افزایش داشته‌است. افزایش این بیماری‌های ویروسی در شرایطی است که در آستانه فصل گرم شدن بازار ابتلا به بیماری‌های واگیر، واکسن آنفلوآنزا به داروخانه‌ها نرسیده! این یعنی باید مانند سال‌های پاندمی کرونا دستورالعمل‌های بهداشتی همچون شست‌وشوی دست‌ها، استفاده از ماسک و رعایت فاصله را جدی بگیریم.

با نزدیک شدن به فصل سرد سال، ویروس‌های کرونا و آنفلوآنزا هم حسابی فعال شده‌اند. هفته گذشته بود که علیرضا رئیسی، معاون بهداشت وزارت بهداشت، با اشاره به روند افزایشی ویروس کووید-۱۹ و عبور شاخص موارد مثبت از آستانه هشدار پایین، بر تشدید مراقبت و مدیریت عفونت‌های حاد تنفسی به ویژه کرونا تأکید کرد. وی در نامه‌ای به روسای دانشگاه‌های علوم پزشکی سراسر کشور، خواستار تشدید رعایت دستورالعمل‌های بهداشتی شد. در این دستورالعمل، بر استفاده صحیح از ماسک، به‌ویژه در فضاهای بسته و اماکن تجمعی و پرجمعیت، رعایت آداب تنفسی و سرفه و توجه به اصول خودمراقبتی فردی و اجتماعی تأکید شده‌است. معاون بهداشت وزارت بهداشت، با اشاره به ورود به فصل شیوع عفونت‌های حاد تنفسی هشدار داده که این شرایط می‌تواند موجب تشدید روند صعودی عفونت‌های تنفسی و همچنین بروز موارد عفونت همزمان با پاتوژن‌های تنفسی شود.

طغیان کرونا و آنفلوآنزا

قباد مرادی، رئیس مرکز مدیریت بیماری‌های واگیر وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی هم با اشاره به یافته‌های نظام دیده‌بانی عفونت‌های تنفسی می‌گوید: «از حدود سه هفته قبل شاهد افزایش موارد کووید ۱۹ در کشور بوده‌ایم. همچنین میزان موارد آنفلوآنزا نیز در هفته گذشته مقداری افزایش داشته‌است.»

به گفته وی، پیش از مشاهده این افزایش در کشور، در برخی مناطق جهان از جمله تعدادی از کشورهای آسیایی مانند کره‌جنوبی همچنین تعدادی از کشورهای اروپایی که نظام‌های دیده‌بانی مناسبی دارند، افزایش موارد کرونا گزارش شده بود. طبق توضیحات مرادی، اکنون میزان موارد مثبت کووید ۱۹ از آستانه هشدار پایین عبور کرده‌است. وی می‌افزاید: «میزان ۸/۳ درصدی موارد مثبت کووید ۱۹، اندکی بالاتر از آستانه هشدار پایین نظام مراقبت که ۵ درصد است قرار گرفته و به همین دلیل توصیه ما به مردم در این مرحله این است که نکات و آداب بهداشت تنفسی را با جدیت بیشتری به‌خصوص در افراد پرخطر رعایت کنند.»

علائم کرونای ۱۴۰۵

بر اساس گزارش‌های دریافتی از پزشکان بالینی، کووید ۱۹ در حال حاضر تابلوی بالینی غیرمعمولی ندارد و علائم آن مشابه کووید ۱۹ بومی شده‌است. سرفه و تب از علائم شایع بیماری هستند و در برخی افراد ممکن است علائم گوارشی نیز مشاهده شود. در افراد مسن و مبتلایان به بیماری‌های زمینه‌ای، بیماری می‌تواند شدیدتر شود و در برخی موارد با بروز تنگی نفس همراه باشد و حتی منجر به بستری شدن بیمار شود. رئیس مرکز مدیریت بیماری‌های واگیر وزارت بهداشت درباره روند احتمالی کرونا در هفته‌های آینده این‌گونه توضیح می‌دهد: «امکان پیش‌بینی قطعی اصلاً وجود ندارد، اما ممکن است وضعیت کووید ۱۹ در کشور مدتی در همین سطح باقی بماند یا حتی مقداری افزایش پیدا کند.»

به گفته مرادی، تجربه چند سال گذشته نشان داده که پس از ایجاد یک موج کووید ۱۹، مدتی بعد باز هم موجی از این بیماری خواهیم داشت. امسال فاصله زمانی بیشتری میان موج‌های قبلی تا بروز موج کنونی وجود داشت.

حمید وکیلی | مهر

کووید ۱۹ دیگر یک بیماری بومی است

تجربه تلخ پاندمی کرونا و مرگ چند میلیون از هموطنانمان بر اثر این بیماری، هنوز هم ذهن ما را با خود درگیر کرده و نگرانمان می‌کند، اما رئیس مرکز مدیریت بیماری‌های واگیر وزارت بهداشت با بیان اینکه کووید ۱۹ اکنون در جهان به یک بیماری بومی تبدیل شده، درباره احتمال تکرار آن تجربه می‌گوید: «کووید ۱۹ مانند برخی از عفونت‌های تنفسی از جمله سرماخوردگی و آنفلوآنزا به یک بیماری بومی تبدیل شده و سازمان جهانی بهداشت نیز پس از پایان وضعیت اضطراری بین‌المللی، دیگر این بیماری را در شرایط اضطراری جهانی قرار نداده‌است.»

وی در عین حال می‌افزاید: «البته بومی شدن کووید ۱۹ به این معنا نیست که بیماری کاملاً بی‌خطر شده‌است. همانند سرماخوردگی و آنفلوآنزا، کووید ۱۹ نیز می‌تواند به‌ویژه در افراد دارای بیماری‌های زمینه‌ای، سالمندان و افرادی که سیستم ایمنی ضعیف‌تری دارند، بیماری شدید ایجاد کند. نظام دیده‌بانی عفونت‌های تنفسی کشور با رصد وضعیت این بیماری آن را تحت نظر دارد و توصیه‌های لازم را در هنگام افزایش به مردم ارائه می‌کند و همچنین با رصد سویه‌های در گردش اگر شرایط تغییری کند، مداخلات لازم را انجام می‌دهد.»

آنفلوآنزای نوع B در گردش و غالب است

رئیس مرکز مدیریت بیماری‌های واگیر وزارت بهداشت در ادامه درباره وضعیت آنفلوآنزا در کشور نیز تأکید می‌کند: «میزان موارد آنفلوآنزا نیز در هفته گذشته مقداری افزایش داشته و حدود ۵/۵ درصد از افرادی که با علائم عفونت‌های تنفسی به مراکز بهداشتی درمانی بستری و سرپایی مراجعه کرده‌اند، از نظر آنفلوآنزا مثبت بوده‌اند.» به گفته وی، در حال حاضر بیشترین نوع آنفلوآنزای در گردش در جامعه، آنفلوآنزای نوع B است که می‌تواند با علائمی مانند کوفتگی بدن، تب، سردرد و سایر علائم غیراختصاصی همراه باشد.

مرادی تأکید می‌کند: «آنفلوآنزا بیماری غیرمعمولی نیست و بر اساس یافته‌های نظام دیده‌بانی تا این لحظه، انواع آنفلوآنزای در گردش در کشور نیز همان انواعی هستند که در حال حاضر در سایر نقاط جهان در گردش هستند. راهکارهای پیشگیری از آنفلوآنزا نیز تا حد زیادی مشابه توصیه‌هایی است که برای پیشگیری از کووید ۱۹ مطرح می‌شود.»

نسخه اطمینان‌بخش

اما چه کنیم تا از ابتلا به این بیماری‌ها در امان باشیم یا اگر هم مبتلا شدیم به سلامت از آن عبور کنیم؟ این سؤالی است که دکتر قباد مرادی در پاسخ به آن می‌گوید: «شست‌وشوی دست‌ها، تهویه مناسب محیط‌های بسته و استفاده از ماسک در اماکن پرتراکم از جمله مهم‌ترین راهکارهای پیشگیری است. به‌ویژه افراد آسیب‌پذیر و در معرض خطر، از جمله سالمندان و افراد دارای بیماری‌های زمینه‌ای، بهتر است در محیط‌های شلوغ و پرتراکم از ماسک استفاده کنند.»

وی توصیه می‌کند اگر فردی به عفونت تنفسی مبتلا شد، تا زمان بهبودی در خانه بماند. این کار هم به استراحت و بهبود خود فرد کمک می‌کند و هم از انتقال بیماری به دیگران جلوگیری خواهد کرد.

تحلیل

لیلا صالحی تبار

وقتی صدای گلوله، روایت استبداد رسانه‌ای را شکست

هفدهم شهریور ۱۳۵۷، نه فقط یک روز در تقویم، که زخمی است عمیق بر پیکره حافظه جمعی ایران؛ روزی که صدای شلیک‌ها، روایت‌های دروغین استبداد را در هم شکست و خونی که بر آسفالت میدان ژاله جاری شد، بذر بیداری را در جان یک ملت کاشت.

تقویم تاریخ ایران روزهایی دارد که تنها ورق نمی‌خورند، بلکه در جان و رگ جامعه رسوب می‌کنند. هفدهم شهریور ۱۳۵۷ از آن دست روزهای محوری است؛ تقاطعی تاریک میان استبداد رو به زوال و اراده جمعی مردمی که جز حق حیات و آزادی، خواسته بزرگی نداشتند. در ادبیات رسانه‌ای و تحلیل‌های تاریخی، این «جمعه سیاه» نه فقط یک درگیری خیابانی، که نقطه بی‌بازگشتی در فروپاشی مشروعیت یک رژیم بود؛ روزی که صدای شلیک گلوله‌ها برای همیشه جایگزین زبان گفت‌وگو شد و گسست میان حاکمیت و ملت را به عمیق‌ترین شکل ممکن عیان ساخت.

اگر از منظر ژورنالیسم تاریخی به آن روز بنگریم، پیش از آنکه فاجعه رخ دهد، این کلمات و روایت‌ها بودند که در کوچه‌ها، مساجد و اعلامیه‌ها دست‌به‌دست می‌شدند. رژیم پهلوی در سال‌های پایانی عمر خود دچار یک نابینایی رسانه‌ای و ادراکی مطلق شده بود. آنها صدای نارضایتی عمومی را که از بطن دانشگاه‌ها، بازارها و محلات فرودست برخاسته بود، به جای شنیدن، با فیلتر امنیتی و سانسور پاسخ دادند. در آن زمان، ماشینِ تبلیغاتی حکومت در تلاش بود تا آینه‌ی وارونه‌ای از جامعه بسازد؛ روایتی که در آن همه چیز آرام است و نارضایتی‌ها صرفاً «توطئه عده‌ای معدود» است. اما واقعیت خیابان‌های تهران، بسیار خشن‌تر و عریان‌تر از آن بود که با تیترهای فرمایشی و گزارش‌های سانسور شده‌ی رادیو تلویزیون پنهان شود.

صبح روز ۱۷ شهریور، میدان ژاله (شهدا) شاهد تراژدی بزرگی بود. مردمی که به گمان اعتراض مدنی و بیان خواسته‌هایشان به خیابان آمده بودند، با صف‌آرایی ارتش و تانک‌ها روبه‌رو شدند. در آن لحظات، دوربین‌های عکاسان مستقل و روایت‌های شاهدان عینی، سندهایی جاودانه خلق کردند که تا ابد بر تارک تاریخ این سرزمین باقی خواهد ماند. شلیک به جمعیتی که دست‌خالی فریاد می‌زدند، نه فقط یک اقدام نظامی، بلکه خودکشی سیاسی حاکمیتی بود که دیگر توان فهم درد مردم را از دست داده بود. وقتی «دیالوگ» متوقف می‌شود و «گلوله» زبان رسمی قدرت می‌گردد، اولین چیزی که می‌میرد، مشروعیت است.

از منظری اندیشه‌ای، فاجعه ۱۷ شهریور را باید تلاقی «مرگ و آگاهی» دانست. در فلسفه سیاسی، زمانی که حکومت‌ها حمایت‌های نرم‌افزاری خود را از دست می‌دهند، به ابزار سخت‌افزار متوسل می‌شوند، اما پارادوکس تراژیک تاریخ اینجاست که گلوله، حیات فیزیکی انسان‌ها را می‌گیرد، اما به تفکر و ایده آنها جاودانگی می‌بخشد. خون‌هایی که در آن روز بر زمین ریخت، به سوخت اصلی موتور محرک انقلاب تبدیل شد. رسانه‌های جهان آن روز دریافتند که ایران وارد فاز جدیدی شده‌است؛ فازی که در آن «ترس» دیگر کارکرد بازدارنده ندارد. گویی با آن کشتار، سدِ ذهنی مردم شکسته شد و همه دریافتند که دیگر راه بازگشتی نیست.

ما امروز که به آن روز می‌نگریم، نباید در سوگواری صرف متوقف شویم. ۱۷ شهریور، دعوتی است به بازخوانی عمیق‌تر مفاهیمی چون «حق اعتراض»، «مسئولیت رسانه» و «کمرنگی قدرت در برابر اراده ملت». رسانه‌ای که حقیقت را سانسور کند، در نهایت در برابر واقعیت جاری در خیابان شکست می‌خورد؛ همان‌طور که روایت رسمی آن روز در برابر سیل خروشان مردمی که برای حق خواهی آمده بودند، رنگ باخت. این روز، یادآور این درسِ بزرگِ تاریخی است که هیچ حکومتی نمی‌تواند با تکیه بر ابزارهای قهری، پیوندِ میانِ «حقیقت» و «جامعه» را قطع کند. شهدای ۱۷ شهریور، نه با تفنگ، که با حضورشان و با جان‌فشانی‌شان، پرده از چهره‌ی استبداد برداشتند. آنها به ما یاد دادند که بهای حفظ کرامت انسانی چقدر سنگین است؛ و این وظیفه خطیر بر دوش ماست که اجازه ندهیم غبار فراموشی بر این بخش از حافظه‌ی جمعی ما بنشیند.

یادآوری ۱۷ شهریور، یعنی پاسداشت «آگاهی» در برابر «جهل» و «آزادی» در برابر «استبداد». یاد و خاطره‌ی تمام هموطنان بی‌گناهی که در آن جمعه خونین به خاک و خون کشیده شدند، تا ابد در دل تاریخ این سرزمین زنده و گرامی خواهد ماند، چراکه آنان با خون خود، سند بیداری یک ملت را امضا کردند.

گزارش ۲

پروین قائمی

زیرمیزی، داغی بر پیشانی نظام پزشکی ایران است که باید درمان شود

گره خوردن حق حیات با شماره حساب!

در تاریخ تمدنی بشر، هرگز پیش نیامده بود که «حق حیات» گروگان «باج‌گیری» شود. در کشوری که هر روز شعارهای اخلاق‌گرایی و انسانیت را در گوش ما می‌خوانند، امروز با یکی از ناپسندترین و شبه‌سازمان‌یافته‌ترین جنایات اجتماعی در پوشش «تخصص» روبه‌رو هستیم. پدیده «زیرمیزی» در نظام پزشکی ایران، دیگر یک تخلف ساده یا یک «عرف» ناپسند نیست، بلکه یک «سیستم باج‌خواهی» است که در آن، تیغ جراحی نه برای درمان، بلکه برای بریدن گلو و روح مردم تیز شده‌است. بگذارید از تجربه شخصی و تلخم بگویم تا بدانید در اتاق‌های استریل و روپوش‌های سفید، چه می‌گذرد. سال پیش، در حالی که با بیماری دست و پنجه نرم می‌کردم و در انتظار عملی بودم که شاید زندگی‌ام را نجات دهد، تماسی را دریافت کردم که هیچ شباهتی به اخلاق پزشکی نداشت. شب قبل از عمل، در حالی که هر بیماری در آن لحظه دچار اضطراب است، صریح و بی‌پرده به من گفته شد: «یا ۵۰ میلیون تومان را همین حالا به این شماره واریز کن، یا فردا نیا!»

تصور کنید! در شب عمل، بیمار باید بین «درمان» و «باج» یکی را انتخاب کند. من در آن لحظه تصمیم گرفتم نروم و با تقدیرم کنار بیایم تا غرورم را نفروشم و در برابر این گسست اخلاقی تسلیم نشوم؛ اما نزدیکانم که از پیشرفت بیماری من هراس داشتند و در اوج درماندگی بودند، بی‌توجه به خودداری من، آن مبلغ را واریز کردند. این است تعریف دقیق «باج‌گیری»؛ جایی که بیمار نه به‌عنوان یک انسان، بلکه به‌عنوان یک «هدف مالی» دیده می‌شود و پزشک، نقش «باج‌گیر» را ایفا می‌کند.

تورم جنایت؛ از ۵۰ میلیون تا ۲۳۰ میلیون

اما فاجعه به اینجا ختم نمی‌شود. آنچه در نظام پزشکی ما اتفاق می‌افتد، یک بازار آزاد از دزدی است. همان جراحی که سال پیش برای آن عمل ۵۰ میلیون تومان می‌خواست، هفته گذشته برای بیمار دیگری ۱۵۰ میلیون تومان و دیروز ۲۳۰ میلیون تومان مطالبه کرد! این جهش قیمت‌ها نه بر اساس تجهیزات پزشکی است و نه بر اساس هزینه‌های بیمارستان؛ بلکه بر اساس «میزان استثمار» است. این یعنی چه؟ یعنی پزشک با توجه به «میزان وخامت حال بیمار» قیمت می‌گذارد. هر چه بیمار درمانده‌تر و هر چه زمان برای نجات او کمتر باشد، قیمت «زیرمیزی» بالاتر می‌رود. این یعنی تبدیل «مرگ و بیماری» به یک فرصت تجاری. در این بازار سیاه، هیچ «حد یقفی» وجود ندارد. هر جا که تیغشان ببرد، می‌برند. آنها می‌دانند که بیمار در اوج درماندگی، هر چه را داشته باشد می‌دهد تا زنده بماند، و همین «تلکه‌تسمه» کردن بیمار، به یک عادت سیستماتیک تبدیل شده‌است.

مثلث پزشک، بیمارستان و حسابدار

اشتباه نکنید! این دزدی‌ها در خلأ اتفاق نمی‌افتد. پزشکان تخصص بالا، دست مسئولان حسابداری بیمارستان‌های خصوصی را باز گذاشته‌اند تا سهم خود را هم بردارند. یک شبکه پیچیده فساد در بیمارستان‌های خصوصی شکل گرفته‌است که در آن، هزینه‌های رسمی بیمارستان تنها یک «پوشش» است و سود واقعی در حساب‌های شخصی و زیرمیزی جابه‌جا می‌شود.

متأسفانه، طبق مشاهدات و واقعیت‌های موجود، جمعیت قابل توجهی از پزشکان (به‌ویژه در تخصص‌های حساس و بالا) به این کار ناپسند آلوده‌اند. پیدا کردن پزشکی متخصص که زیرمیزی نگیرد، امروز در ایران سخت‌تر و وحشتناک‌تر از خود بیماری است. ما در تهران به وضعیتی رسیده‌ایم که پزشکان حتی پول ایران را قبول نمی‌کنند و تنها «دلار و سکه» می‌گیرند! این یعنی تبدیل شدن نظام پزشکی به یک صرافی غیرقانونی که در آن، تخصص پزشکی تنها ابزاری برای جمع‌آوری ارز است.

ویلاهای خارجی با پول خون مردم

در حالی که خانواده‌هایی در این کشور هستند که برای پرداخت هزینه درمان بیماران خود اموال، خانه و زمین خود را می‌فروشند، قرض می‌گیرند و در نهایت با دست خالی و در حالی که بیمارشان روی تخت مرگ است، باز هم با درخواست‌های مالی پزشکان مواجه می‌شوند. آن‌ها در اینجا زندگی اشرافی دارند و در آن سوی دنیا، فرزندانشان با همین پول‌های زیرمیزی در ویلاهای مجلل خوشگذرانی می‌کنند. این یک تضاد تهوع‌آور است. مردمی که برای نان شبشان محتاج‌اند و با خون خود از این خاک محافظت می‌کنند، امروز توسط کسانی که ادعای نجاتشان را دارند، چپاول می‌شوند. این‌ها در کنار سلبریتی‌های بی‌سواد و هرزه و فوتبالیست‌های عزیزکرده نظام مافیایی ورزش، در اینجا مردم را چپاول می‌کنند و آن سوی دنیا به ریش این مردم می‌خندند.

آیا این موضوع ربطی به تحریم‌ها دارد؟ خیر! تحریم‌ها تجهیزات را کم می‌کنند، اما «اخلاق» را نمی‌دزدند. تحریم‌ها باعث می‌شوند دارو کم شود، اما دلیل نمی‌شوند که یک پزشک از یک بیمار دردمند ۲۳۰ میلیون تومان زیرمیزی بگیرد. این یک «فساد شبه‌ساختاری» است، نه نتیجه فشارهای خارجی.

سکوت همدستانه مسئولان

سؤالی که هر وجدان بیداری را به لرزه می‌اندازد، این است: آیا مسئولان رده‌بالای نظام پزشکی و وزارت بهداشت از این وضعیت خبر ندارند؟ محال است! با یک بررسی ساده، با یک نظرسنجی در راهروهای بیمارستان‌های خصوصی، یا حتی با بررسی گردش حساب‌های مشکوک، می‌توان فهمید چه می‌گذرد.

وقتی موضوع به این اندازه روشن، اما سکوت مطلق حاکم است، تنها یک نتیجه می‌گیریم: این سکوت، در واقع «چراغ سبزی» برای ادامه این جنایت است.

فاجعه‌ای بی‌سابقه در تاریخ جهان

ما با پدیده‌ای روبه‌رو هستیم که شاید در هیچ جای جهان به این شدت و وقاحت دیده نشده باشد. در هیچ نظام پزشکی متمدنی، بیمار در شب عمل با پیامک «واریز کن وگرنه نیا» مواجه نمی‌شود. این یک فاجعه انسانی است. ما خانواده‌هایی را می‌شناسیم که اموالشان را فروختند، تمام دارایی‌شان را دادند و در نهایت بیمارشان را هم از دست دادند. نظام پزشکی ایران امروز بر سر یک دوراهی قرار دارد: یا باید این «بهشت دزدان» را پاک‌سازی کرد و با مشت آهنین به سراغ کسانی رفت که تخصص را به ابزار باج‌گیری تبدیل کرده‌اند، یا پذیرفت که دیگر «پزشکی» در این کشور معنا ندارد و ما فقط با «تاجران ننگ» روبه‌رو هستیم. زیرمیزی، یک تخلف اداری یا یک «کمک مالی» نیست. دردمندانه این که معدود پزشکان باوجدان هر روز زیر بار مراجعین بی‌شماری که به آنان پناه می‌برند، له می‌شوند و به دلیل فشار کار و درد مردم به‌سرعت از پا در می‌آیند.

یادداشت

مهسا گربندی

شهریه‌ای که ممنوع است اما وجود دارد!

باز هم نزدیک مهرماه شد و باز هم همان جمله آشنا و همیشگی از ساختمان وزارت آموزش و پرورش شنیده می‌شود: «مدارس دولتی هنگام ثبت‌نام حق دریافت هیچ‌گونه وجهی از خانواده‌ها را ندارند.»

جمله، جمله‌ای زیبا و قاطعانه است، آن‌قدر قاطع، که اگر کسی با واقعیت مدارس و خانواده‌ها بیگانه باشد، شاید تصور کند پرونده دریافت پول از والدین برای همیشه بسته شده است! اما کافی است چند روزی در راهروهای مدارس دولتی قدم بزنیم تا فاصله میان این جمله و واقعیت را ببینیم. این شاید خنده‌دارترین جمله‌ای باشد که هر سال، همزمان با نزدیک شدن به بازگشایی مدارس، تکرار می‌شود. نه به این دلیل که اصل حرف نادرست باشد، نه. برعکس، قانون و سیاست رسمی آموزش عمومی دقیقاً همین را می‌گوید، اینکه تحصیل در مدرسه دولتی نباید به توان مالی خانواده گره بخورد. اما مسئله اینجاست که سازوکار اجرای آن همچنان محل بحث و سؤال است.

خانواده‌ای را تصور کنید که برای ثبت‌نام فرزندش به مدرسه مراجعه کرده، مدیر می‌گوید دریافت پول اجباری نیست. اما همزمان از «کمک به مدرسه»، «مشارکت اولیا»، هزینه‌های خدمات، برنامه‌های آموزشی، تعمیرات، تجهیزات و ده‌ها عنوان دیگر صحبت می‌کند. اینجاست که خانواده با یک تناقض عجیب مواجه می‌شود، پولی که طبق قانون و گفته مسئولان اجباری نیست، اما در عمل ممکن است به یک اجبار تبدیل شود. گاهی این اجبار مستقیم است و گاهی آن‌قدر غیرمستقیم و ظریف اعمال می‌شود که دیگر حتی نمی‌توان اسمش را اجبار گذاشت!

خانواده می‌داند فرزندش قرار است یک سال در همین مدرسه درس بخواند و همین جا با مدیر، معلم و کادر مدرسه سر و کار داشته باشد. بنابراین طبیعی است که بسیاری از والدین ترجیح دهند وارد تقابل نشوند.

اما گاهی ماجرا به اینجا ختم نمی‌شود. نگه‌داشتن کارنامه، گره‌زدن برخی امور مدرسه به پرداخت هزینه، ایجاد احساس بدهکاری در والدین یا حتی تفاوت در نوع برخورد با دانش‌آموز و خانواده‌ای که مشارکت مالی داشته‌اند و خانواده‌ای که نداشته‌اند، می‌تواند نوع دیگری از همین اجبار باشد.

ممکن است هیچ‌کس رسماً نگوید «اگر پول ندهید، فرزندتان با مشکل مواجه می‌شود»، اما گاهی مجموعه‌ای از رفتارها و برخوردها همین پیام را به خانواده منتقل می‌کند. در چنین شرایطی، مسئله همان اجباری است که پشت عنوانی مثل «مشارکت» پنهان شده است.

اما موضوع مهم‌تر این است که وقتی مدرسه برای تأمین ابتدایی‌ترین نیازهایش با کمبود منابع مواجه است، مدیر مدرسه در موقعیت بسیار دشواری قرار می‌گیرد. از یک طرف بخشنامه می‌گوید از خانواده پول نگیرید و از طرف دیگر، مدرسه برای اداره امور روزمره خود به منابع مالی نیاز دارد. آن‌وقت نتیجه چه می‌شود؟ کاملاً واضح است! پولی که قرار بود اجباری نباشد، در عمل به هزینه‌ای تبدیل می‌شود که خانواده احساس می‌کند گریزی از پرداخت آن ندارد. اینجاست که نوشتن قانون و گفتن یک جمله اداری دیگر نمی‌تواند مسئله را حل کند.

اگر دریافت وجه ممنوع است، باید مدرسه‌ای وجود داشته باشد که برای اداره خود وابسته به جیب والدین نباشد. اگر مدرسه به مشارکت مالی خانواده‌ها نیاز دارد، باید صادقانه درباره چرایی این نیاز، میزان آن و نحوه هزینه کرد منابع توضیح داده شود. نمی‌شود هم کمبود بودجه را به مدرسه تحمیل کرد و هم از مدیر انتظار داشت بدون منابع کافی، همان کیفیتی را ارائه کند که از او مطالبه می‌شود! از سوی دیگر، خانواده‌ها هم نباید میان دو انتخاب نابرابر قرار بگیرند، یا پرداخت پول یا نگرانی از اینکه فرزندشان در مدرسه با چه واکنشی از سوی مدیر و معاون و معلم مواجه می‌شود.

این وضعیت نشانه یک مسئله بزرگ‌تر است، مسئله‌ای به نام تأمین مالی آموزش عمومی. هر سال همین موقع، مسئولان درباره ممنوعیت دریافت وجه از خانواده‌ها می‌گویند. چند روز بعد اما والدین با واقعیت مدرسه روبه‌رو می‌شوند. و فاصله میان «آنچه اعلام می‌شود» و «آنچه تجربه می‌شود» اعتماد به نظام آموزش کشور را زیر سؤال می‌برد.

مسئولان اگر می‌خواهند این جمله دیگر به یک شوخی تکراری مهرماه تبدیل نشود، بهتر است به جای تکرار آن، به یک سؤال ساده پاسخ دهند، اینکه مدرسه دولتی دقیقاً با چه بودجه‌ای باید دولتی بماند؟

و تا وقتی پاسخ این سؤال روشن نباشد، ممنوعیت دریافت پول از خانواده‌ها بیشتر شبیه یک بخشنامه روی کاغذ است تا راه‌حلی برای واقعیت مدرسه. مهر که می‌رسد، زنگ مدرسه به صدا درمی‌آید، اما برای بسیاری از خانواده‌ها، قبل از آنکه زنگ کلاس بخورد، صدای دیگری شنیده می‌شود، صدای حساب و کتاب.

و این، تناقضی است که با هیچ بخشنامه‌ای حل نمی‌شود.

ویژه

اندیشکده‌ها خطاب به رئیس جمهور:

ستاد غیرقانونی «ساماندهی و راهبری فضای مجازی» را منحل کنید

جمعی از اندیشکده‌ها خطاب به رئیس محترم جمهوری اسلامی ایران و رئیس شورای عالی فضای مجازی طی نامه‌ای سرگشاده بر انحلال ستاد غیرقانونی «ساماندهی و راهبری فضای مجازی» و احیای جلسات شورای عالی فضای مجازی و بازگشت به قانون اساسی و منویات مقام معظم رهبری تأکید کردند.

جمعی از اندیشکده‌ها با ارسال نامه‌ای به رئیس جمهور ضمن تأکید بر اینکه قانون اساسی و فرامین رهبر شهید انقلاب، دو رکن اساسی حکمرانی و فصل‌الخطاب نظام تصمیم‌گیری کشور هستند، تصریح کردند: ایجاد ساختارهای موازی و عدول از سازوکارهای قانونی، می‌تواند به وحدت و انسجام کشور آسیب وارد کند. در این نامه با اشاره به احکام تأسیس و تجدید حکم شورای عالی فضای مجازی، تأکید شده‌است: این شورا بنا بر تصریح رهبر شهید انقلاب، «نقطه کانونی و متمرکز سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری و هماهنگی» در عرصه فضای مجازی است و ایجاد نهادهای موازی، برخلاف دستور ایشان درباره جلوگیری از موازی‌کاری و انحلال شوراهای مشابه است. نویسندگان نامه، تعطیلی بیش از یک‌ساله جلسات شورای عالی فضای مجازی از یک سو و فعال‌سازی ستادی با وظایف و اختیارات گسترده و فراقوه‌ای از سوی دیگر را «بدعتی آشکار در ایجاد ساختارهای موازی و تضعیف جایگاه کانونی شورای عالی فضای مجازی» دانسته و آن را در تعارض با احکام حاکمیتی و منویات رهبر انقلاب ارزیابی کرده‌اند.

در بخش دیگری از این نامه آمده است: ایجاد یک ساختار فراقوه‌ای با اختیارات گسترده و لازم‌الاجرا دانستن تصمیمات آن، می‌تواند به تداخل با وظایف و اختیارات رهبری و نهادهای قانونی کشور و خدشه به اصل تفکیک قوا منجر شود؛ رویکردی که نویسندگان نسبت به پیامدهای آن با تعابیری همچون «بن‌بست ساختاری»، «تمامیت‌خواهی نامیمون» و «اقتدار گرایی کنترل‌نشده» هشدار داده‌اند. این جمع همچنین از آنچه «فرافکنی و تحریف رسانه‌ای» پیرامون انتقادات مطرح‌شده خوانده‌اند، انتقاد کرده و هشدار داده‌اند: تبدیل نقدهای حقوقی و ساختاری به دوگانه جعلی «موافقان و مخالفان اینترنت»، تلاشی برای انحراف افکار عمومی از مسئله اصلی یعنی قانونی یا غیرقانونی بودن ساختار ایجادشده است.

در پایان، امضاکنندگان نامه سه مطالبه اصلی را مطرح کرده‌اند: مطالبه اول، انحلال «ستاد ساماندهی و راهبری فضای مجازی» و کلیه ساختارهای موازی در این حوزه؛ مطالبه دوم، احیا و از سرگیری جلسات شورای عالی فضای مجازی برای اتخاذ تصمیمات در چارچوب قانونی و به‌صورت شورایی و فراقوه‌ای؛ مطالبه سوم، تمکین به فرآیندهای قانونی و قضایی در مواجهه با تخلفات سکوها و پرهیز از تصمیم‌گیری‌های سلیقه‌ای و یک‌جانبه اجرایی.